

علم اصول الفقه

٢٦-١٠-١٩ مبادئ علم اصول فقه ٤٢

دراسات الأستاذ:
مهدي الهادي الطهراني

مبانی تصویری

- فصل اول: تعریف علم اصول
- هر تعریفی که در مورد علوم ارایه شود، به اصطلاح منطقی «رسم» است؛ زیرا تعریف حدّی، یعنی بیان جنس و فصل، در مورد آنان ممکن نیست.

فصل اول: تعریف علم اصول

- برخی از قداما چون شیخ مفید، اصلاً اصول را تعریف نکردند. در تذکره که قدیمی‌ترین کتاب اصولی موجود است، مجموعه‌ای از مباحث ذکر شده است، بدون این که تعریفی از اصول ارائه گردد.

فصل اول: تعريف علم اصول

• سيد مرتضى در ذريعه و شيخ طوسى در عده، علم اصول را به «ادله‌ى فقه» تعريف كردند: «اصول الفقه هى ادله الفقه» و در تفاوت اصول فقه با استدلال‌هاى فقهى گفتند كه اصول فقه، ادله‌ى فقه به نحو اجمالى و ادله‌ى موجود در فقه، ادله‌ى فقه به نحو تفصيلى است.*

• * ر.ك: سيد مرتضى علم الهدى، الذريعة، ج ١، ص ٧؛ شيخ طوسى، العدة، ج ١، ص ٧؛ تأملات در علم اصول فقه (تقرير درس خارج اصول استاد مهدى هادوى تهرانى)، دفتر اول: علم اصول از آغاز تا امروز، بحث «مقايسه‌ى ذريعه با عده».

تعريف مَدْرَسِي علم اصول

- تعریفی که میرزای قمی در قوانین از اصول فقه عرضه کرد، بعد از وی به صورت تعریفی کلاسیک و مَدْرَسِي از اصول باقی ماند.
- وی علم اصول را چنین تعریف نمود:
- «الاصول هو العلم بالقواعد الممهدة لاستنباط الاحكام الشرعية».
- این تعریف، تعریف علم اصول فقه است، از این روی، کلمه‌ی علم در آن به کار رفته و با این تعریف معیار اصولی بودن مسایل اصولی بیان شده است.

تعریف مَدْرَسِی علم اصول

- با توجه به آنچه بیان شد، مسایل اصول، قضایای کلیه‌ای هستند که برای دست‌یابی به حجت بر حکم شرعی آماده شده باشند.

تعریف مَدْرَسِی اصول در نگاه اصولی‌ها

- صرف نظر از اشکالات جزئی* دو اشکال عمده در مورد این تعریف مطرح شده است:
- ا. عدم جامعیت تعریف.
- ب. عدم مانعیت تعریف.
- * از جمله‌ی آنها، عدم شمول تعریف نسبت به قضایای بدیهی است. برخی گفته‌اند: تعریف، قضایای بدیهی را در بر نمی‌گیرد، در حالی که ممکن است در علم اصول از بدیهیات سخن بگوییم. اما واقع این است که در علم اصول به آن معنا از قضایای بدیهی بحث نمی‌شود (ر.ک: محقق رشتی، بدائع الافکار، ص ۲۶؛ سید محمد حسین شهرستانی، غایه المسئول فی علم الاصول، تقریر درس فاضل اردکانی، ص ۴).

أ. عدم جامعیت تعریف

- جامع نبودن تعریف میرزای قمی از جهات مختلف قابل طرح است:

أ. عدم جامعیت تعریف

- اول: در تعریف، قید «لاستنباط الاحکام الشرعية» وجود دارد و این قید، اصول عملی عقلی را خارج می‌نماید. اصول مزبور در واقع احکام عقل و حجت عقلی می‌باشند؛ آنها حکم شرعی نیستند.

أ. عدم جامعیت تعریف

- دوم: تعریف مذکور، امارات را در بر می گیرد؛ اما شامل اصول عملیه نمی شود. زیرا اصول عملیه برای کشف حکم و استنباط به کار نمی روند.

أ. عدم جامعیت تعریف

- سوم: این تعریف، بنا بر بعضی مبانی، امارات را نیز شامل نمی‌شود. زیرا در امارات سه مبنای مهم وجود دارد:
- ۱. حجیت اماره به معنای جعل حکم مماثل با حکم واقعی است. وقتی خبر واحدی مثلاً بر وجوب عملی دلالت کند، نتیجه‌ی این معنا که خبر واحد حجت است، جعل حکمی مطابق با اماره شبیه حکم واقعی است. این حکم، حکم ظاهری است. این مبنا، که مبنای شیخ انصاری است، اصطلاحاً مبنای جعل حکم مماثل نام دارد.

أ. عدم جامعیت تعریف

- نظر آخوند خراسانی
- آخوند خراسانی برای رفع این معضل، تعریف مزبور را به شکل زیر تغییر داده است:
- انّ علم الاصول صناعة يعرف بها القواعد التي يمكن ان تقع في طريق استنباط الحكم او التي ينتهي اليها في مقام العمل
- [علم اصول صناعة و دانشی آلی است که به واسطه-ی آن، قواعدی که امکان دارد در طریق استنباط حکم قرار گیرد، یا قواعدی که در مقام عمل به آن منتهی می‌شویم، شناخته می‌شود].

اصلاحاتی در تعریف مدرسی

- اصولی‌ها با عدم پذیرش تعریف مرحوم آخوند، در پی اصلاح تعریف میرزای قمی بر آمدند:
- برای این که تعریف صاحب قوانین، اصول عملی را در بر گیرد، حکم و استنباط را در تعریف میرزا معنا کردند، استنباط را تحصیل حجت و حکم را اعم از حکم ظاهری و واقعی فرض نمودند.
- در قبل استنباط به کشف حقیقی و حکم به حکم واقعی تفسیر می‌شد، از این روی اصول عملی را در بر نمی‌گرفت.

اصلاحاتی در تعریف مدرسی

- این اصلاح تا حدی اشکالات را رفع می-کرد؛ زیرا مفاد اصول عملی شرعی، نوعی تحصیل حکم ظاهری شرعی است. بنابراین تعریف با این اصلاح، اصول عملی شرعی مثل استصحاب، براءت شرعی، احتیاط شرعی و همه‌ی امارات را با تمام مبانی در بر می‌گیرد.

اصلاحاتی در تعریف مدرسی

- اما شامل اصول عملی عقلی نمی‌شود، چون این دسته به این معنا نه حکم ظاهری است، نه حکم واقعی.
- این اصول، تحصیل حجت به معنای حرفی و دقیق کلمه نیستند. در این موارد حجت شرعی پیدا نمی‌کنیم؛ بلکه یک وظیفه‌ی عقلی را تبیین می‌نماییم.
- برای توضیح بیشتر به تفاوت بین براءت شرعی و براءت عقلی و همین‌طور تخیر شرعی و تخیر عقلی اشاره‌ای می‌کنیم.

ب. عدم مانعیت تعریف

- اشکال دومی که بر تعریف میرزای قمی وارد است، عدم مانعیت آن می باشد. مسایل اصولی با این تعریف، قواعد فقهی را نیز در بر می گیرد؛ قواعدی چون قاعدهی طهارت، قاعدهی فراغ و قاعدهی تجاوز که قاعدهای کلی و ممهّد برای استنباط حکم شرعی، یعنی تحصیل حجت بر حکم ظاهری یا واقعی هستند.

ب. عدم مانعیت تعریف

- به همین سبب برخی از فقها مثل شهید اول در القواعد و الفوائد و شهید ثانی در تمهید القواعد و مرحوم نراقی در عوائد الأيام، کتاب-هایی نوشتند که در آنها قواعد اصولی و قواعد فقهی با هم مطرح شده است. شاید یکی از جهات چنین تألیفاتی، روشن نبودن مرز بین قواعد اصولی و قواعد فقهی و عدم تفسیر دقیقی از علم اصول که مایز بین مسایل اصولی و قواعد فقهی باشد، بوده است این امر به خصوص در حوزه‌های غیر شیعی که از سطح علمی پایین‌تری برخوردار بودند، بروز بیشتری داشت.

ب. عدم مانعیت تعریف

- در مقام پاسخ به این اشکال، جواب‌های متعددی بیان شد. یازده جواب بعد از مرحوم میرزای قمی ارایه گشت که از جمله‌ی آنها می‌توان به نظر صاحب فصول، نظر شیخ انصاری، نظر محقق رشتی و نظر شهید صدر اشاره نمود.

ب. عدم مانعیت تعریف

- جواب شهید صدر آخرین جوابی است که در این مجموعه قرار دارد. این جواب موجب تغییر اصل تعریف گشت. به عبارت دیگر شهید صدر به جای این که اشکال را حل کند، تعریف را تغییر داد. تعریف او در واقع همان تعریف سید مرتضی و شیخ طوسی بود که دوران طولانی مهجور و تعریف دیگری به عنوان تعریف کلاسیک مورد توجه قرار گرفته بود. اما پاسخ اصولی-های دیگر با تأکید روی عنصر استنباط در تعریف بود. آنها می‌خواستند نشان دهند که قواعد فقهی با وجود این عنصر از زمره‌ی تعریف علم اصول خارج هستند.

۱. نظر صاحب فصول

- صاحب فصول معتقد بود که قواعد فقهی مشمول تعریف مذکور نیستند، آنها قواعد ممهّد برای استنباط احکام شرعی به شمار نمی‌آیند. زیرا مقصود و غرض از قواعد فقهی خود آنها است، نه استنباط چیزی از آنها.

۱. نظر صاحب فصول

- به طور مثال در قاعده‌ی طهارت - «کل شیء لک طاهر حتی تعلم أنه قدر» - خود این معنا که امر مشکوک الطهارة، طاهر است، نتیجه‌ی قاعده و هدف از قاعده است و به این معنا، خودش یک حکم شرعی فرعی است، نه این که برای استنباط یک حکم شرعی فرعی به کار رود. در حالی که قواعد اصولی، برای استنباط احکام شرعی است.

۱. نظر صاحب فصول

- نتیجه‌ی این قواعد - قواعد اصولی - یک حکم شرعی فرعی نیست، بلکه بعد از فراهم آمدن قاعده‌ی اصولی، می‌توان با استفاده از آن، حکم شرعی فرعی را به دست آورد. مثلاً در ظهور امر در وجوب، هیچ حکم شرعی فرعی وجود ندارد؛ اما با استفاده از این قاعده می‌توان وجوب نماز را در امر «اقم الصلوة» استنباط نمود.

۱. نظر صاحب فصول

- محقق رشتی به این بیان صاحب فصول اشکال می‌کند و می‌گوید:
- برخی قواعد فقهی مثل قاعده‌ی طهارت هم در شبهات موضوعی تطبیق می‌شود و هم در شبهات حکمی. در شبهات موضوعی مثل آنجا که نمی‌دانیم فرش پاک است یا نجس، این قاعده که پاک بودن فرش را بیان می‌کند، برای استنباط حکم به کار نرفته است.

۱. نظر صاحب فصول

- اما بنا بر این که این قاعده در شبهات حکمی هم قابل استفاده باشد و استنباط را به معنایی که صاحب فصول فرموده، در نظر بگیریم - یعنی استنباط را تطبیق کبری بر صغری بدانیم - این قاعده، گاهی برای استنباط به کار می‌رود.

۱. نظر صاحب فصول

- مثالی که می‌توان برای این مورد ذکر کرد، این است:

۱. نظر صاحب فصول

- فرض کنید رنگ یا بو یا مزه‌ی آب کُری با عین نجاست تغییر یابد. مسلماً این آب با اتصال به آب کُر (مثلاً) و زایل شدن تغییر، پاک می‌گردد. اما آیا اگر زوال تغییر به خودی خود صورت بگیرد و دیگر رنگ، طعم و بوی نجاسب نداشته باشد، باز پاک است؟ این سئوال، مربوط به شبهه‌ی حکمی است نه شبهه‌ی موضوعی.

۱. نظر صاحب فصول

- همین طور اگر آب قلیل نجسی با اتصال به آب کر، زوال تغییر یابد، پاک می‌گردد، اما اگر خود به خود تغییر به نجاست زایل شود و قطره، قطره آب در آن ریخته شود تا به حد کر برسد، آیا باز هم پاک است؟ از آنجا که آب قلیل بوده، بعد از زوال نجاست باز هم نجس است، اما بعد از این که کم کم به حد کر برسد، اکنون این آب قلیل تبدیل به آب کری شده که تغییر به عین نجس در آن مشاهده نمی‌شود، آیا در این صورت همچنان نجس است؟ این سؤال نیز در شبهات حکمی است.

۱. نظر صاحب فصول

- حال اگر فقیه در برخورد با این مسایل، به روایاتی دست نیابد که حکم این گونه موارد را ذکر کرده باشد و از آن سوی قاعده‌ی طهارت را در شبهات حکمی حجت بداند، می‌تواند به استناد آن قاعده بگوید: مثل این آب‌ها پاک است.

۱. نظر صاحب فصول

- صدور چنین فتوایی، غیر جریان قاعده‌ی طهارت در شبهات موضوعی است که تشخیص آن با خود مکلف است.

۱. نظر صاحب فصول

- اگر استنباط، آن گونه که از عبارت صاحب فصول استفاده می شود، به معنای تطبیق کبری بر صغری باشد، بر قواعد فقهی در موارد شبهات حکمی نیز صدق می کند و آنها هم قواعد ممهد در امر استنباط حکم شرعی خواهند بود.

۲. نظر شیخ انصاری

- شیخ انصاری در فرق قواعد اصولی با قواعد فقهی می‌گوید: تطبیق قاعده‌ی اصولی فقط و فقط کار مجتهد است؛ اما تطبیق قواعد فقهی، وظیفه‌ی مشترک مجتهد و مقلد است.

۲. نظر شیخ انصاری

- در لابه-لای بحث قبل معلوم گشت که قواعد فقهی در شبهات موضوعی هم توسط مقلد و هم توسط مجتهد تطبیق می شود. ولی تطبیق این قواعد در شبهات حکمی فقط وظیفه‌ی مجتهد است.

۲. نظر شیخ انصاری

- مثلاً در مثال قبل مقلد نمی‌تواند دریابد که دلیلی بر نجاست آب کر نجسی که به خودی خود زوال تغییر یافته، وجود دارد یا ندارد و همین‌طور او نمی‌تواند به استناد قاعده‌ی طهارت (با آن معنا که تطبیق کبری بر صغری است)، پاک بودن آب را استنباط کند.
- این صرفاً وظیفه‌ی مجتهد است که می‌داند به کجا باید مراجعه کند، چگونه روایات را ارزیابی نماید و اگر روایتی در این زمینه وجود ندارد به چه دلیلی تمسک نماید، به استصحاب عمل نماید یا به قاعده‌ی طهارت.

۲. نظر شیخ انصاری

- همان طور که مشاهده شد جواب صاحب فصول و جواب شیخ انصاری از دو جهت طرح گشت.
- صاحب فصول قایل شد که در قواعد فقهی استنباط نمی‌کنیم و خود قاعده غرض نهایی است در حالی که شیخ فرمود: قواعد فقهی هم توسط مقلد و هم توسط مجتهد تطبیق می‌شود.
- بله اشکالی که در هر دو بیان وجود دارد، جریان مطالب آنها در قواعد فقهی در شبهات موضوعی است و شامل قواعد فقهی در شبهات حکمی نمی‌شود.

٣. نظر محقق رشتي

- فكل مسألة تكون مقدمة للاستنباط فهي من أصول الفقه سواء كانت توقيفية شرعية كحجية الخبر الواحد و نحوها من تعدييات مسائل الأصول أو غير توقيفية من الشارع كسائر المباحث العقلية أو النقلية أو العرفية التي لها دخل في معرفة الحكم الشرعي الواقعي أو الظاهري مدخلة قريبة أو بعيدة و ينطبق ذلك على ما هو المقرر في تشخيص مسائل العلوم من كونها أبحاثا عن عوارض الموضوع لأن كلما يتوقف عليه الاستنباط يرجع إلى البحث عن أحوال الدليل بوجه

- این تعریف شبیه تعریف میرزای قمی است و همان اشکال بر آن وارد می شود که شامل قواعد فقهی نیز هست.

٣. نظر محقق رشتي

- ضابط المسألة الأصولية أن ينتفع به الناظر في الحكم الكلي الشرعي انتفاع المستنبط

- این مطلب شبیه مطلب شیخ انصاری است و همان اشکال بر آن وارد می شود.

۳. نظر محقق رشتی

- محقق رشتی تفاوت قواعد اصولی و فقهی را چنین بیان می‌کند:
- قاعده‌ی اصولی، قاعده‌ای است که دلالت یا اعتبار یک دلیل بر حکم شرعی، به آن ارتباط پیدا می‌کند. مثلاً «امر ظاهر در وجوب است» یا «نهی ظاهر در حرمت است» به دلالت یک دلیل بر حکم شرعی و «خبر واحد ثقه حجت است» به اعتبار و حجیت دلیل ارتباط دارد. اما قواعد فقهی نه به دلالت دلیل کار دارند و نه به اعتبار دلیل.

۳. نظر محقق رشتی

- اشکالی که وجود دارد این است که بیان محقق رشتی، تمام قواعد اصولی را در بر نمی‌گیرد. برخی قواعد اصولی نه مستقیماً به دلالت دلیل به معنای خاص کار دارند و نه به حجیت و اعتبار آن.

۳. نظر محقق رشتی

- درست است ما نهایتاً برای استنباط از آنها استفاده می‌کنیم؛ اما آنها مستقیماً دخالتی در این امر ندارند. مثلاً در بحث ملازمات، امر به شیء را مقتضی نهی از ضد می‌دانیم. معنای این تلازم، دلالت «امر به شیء» بر «نهی از ضد» نیست؛ چه ملازمه و اقتضا، غیر دلالت است.

۳. نظر محقق رشتی

- همین طور اصول عملیه مثل استصحاب که در زمره‌ی مسایل اصولی به حساب می‌آید، نه به دلالت دلیل می‌پردازد، نه به حجیت آن.

۳. نظر محقق رشتی

- بنابراین تعریف میرزا با تفسیر محقق رشتی، نسبت به خود اصول جامع نیست و اگر توانستیم مثل چنین مواردی را در اصول جای دهیم، بدون شک می توانیم قواعد فقهی را نیز که نه به دلالت دلیل کار دارند و نه به حجیت آن، در زمره قواعد و مسایل اصولی بشماریم.

۴. نظر صاحب کفایه

- آخوند خراسانی در حل این مشکل می گوید:
- معیار فقهی بودن آن است که بدون واسطه، حکم فعل و عمل مکلف باشد و آنچه بیانگر حکمی در مورد فعل اختیاری مکلفان بدون واسطه نیست، در زمره‌ی مسایل اصولی قرار می گیرد.
- بنابراین هر چه بدون واسطه حکم عمل را بیان نماید، فقهی است، حال اگر حکمی کلی بود، قاعده‌ی فقهی و اگر جزئی بود، مسأله‌ی فقهی خواهد بود.

۴. نظر صاحب کفایه

- اشکالی که بر این بیان وارد می‌شود، به شرح زیر است:

۴. نظر صاحب کفایه

- احکام فقهی به دو دسته تقسیم می‌شوند: أ. احکام تکلیفی، ب. احکام وضعی.

۴. نظر صاحب کفایه

- بیان مرحوم آخوند در مورد احکام تکلیفی درست است. این احکام (وجوب، استحباب، اباحه، کراهت و حرمت) بدون واسطه بیانگر حکم عمل مکلفان هستند.

۴. نظر صاحب کفایه

- اما احکام وضعیه نسبت به عمل مکلفان مستقیماً حکمی را بیان نمی‌کنند. مثلاً حکم طهارت یا نجاست یک چیز، حکمی در مورد عمل مکلف مستقیماً نیست.
- بله مثل این امور، موضوع تکلیف مکلف قرار می‌گیرند و به صورت غیر مستقیم و با واسطه او را جهت می‌دهند. مثلاً اگر آب پاک باشد، مکلف می‌تواند با آن وضو بگیرد یا در صورتی که لباسش نجس باشد، نمی‌تواند با آن در شرایط عادی نماز بخواند و...

۴. نظر صاحب کفایه

- بنابراین بر اساس رأی مرحوم آخوند، احکام وضعی، حتی احکامی که خیلی به عمل مکلف نزدیک هستند (همانند طهارت)، از آنجا که مستقیماً با عمل مکلف ارتباط ندارند، در زمره‌ی قواعد اصولی قرار خواهند گرفت و مشمول امور فقهی نخواهند بود.

۴. نظر صاحب کفایه

- برخی از بزرگان مثل مرحوم آقای اراکی به این نقض‌ها ملتزم شده و گفته‌اند: قاعده‌ی طهارت یا قاعده‌ی «اقرار العقلاء علی انفسهم جائز او نافذ» که عمل مکلفان را بیان نمی‌کنند و حکم تکلیفی نیستند، در زمره‌ی قواعد اصولی قرار دارند (ر.ک:).

۵. نظر مرحوم نائینی

- مرحوم نائینی در فرق بین قواعد فقهی و اصولی می گوید: قواعد فقهی و اصولی در یک جهت مشترکند. هر دو کبرای قیاس استنباط قرار می گیرند. اما جهت افتراق و اختلاف آنها این است که قواعد اصولی بیانگر یک حکم کلی هستند که به عمل مکلف تعلق ندارند مگر بعد از تطبیق خارجی، در حالی که قواعد فقهی یک حکم جزئی را بیان می کنند که به عمل مکلفان تعلق پیدا می کند.

۵. نظر مرحوم نائینی

- به عنوان مثال قاعده-ی «امر دلالت بر وجوب دارد» به عمل مکلف ارتباطی پیدا نمی‌کند، مگر بعد از تطبیق آن بر امری که در کتاب یا سنت وارد شده است. مثلاً در تطبیق آن بر «اقیموا الصلوة» می‌گوییم: این امر است و امر ظاهر در وجوب است. پس «صلوة» واجب است. در اینجا است که به عمل مکلف مربوط می‌شود. قبل از این تطبیق، عبارت «امر دلالت بر وجوب دارد» فقط یک ارتباط و الزامی را بین امر که یک لفظ است و وجوب که یک مفهوم است، بیان می‌کرد و ربطی به عمل مکلف نداشت.

۵. نظر مرحوم نائینی

- مرحوم نائینی در تعریف قواعد فقهی از تعبیر بلاواسطه استفاده می‌کند و می‌گوید: این احکام، بلاواسطه به عمل مکلف تعلق دارند. مراد وی از بلاواسطه، آن گونه که خودش می‌گوید، این است که تعلق حکم به عمل مکلف، نیازمند مؤونه‌ی زاید نیست.

۵. نظر مرحوم نائینی

- او همچنین در توضیح این که چرا قواعد فقهی در کبرای استدلال قرار می‌گیرند، می‌گوید: موضوع قواعد فقهی یک نحوه کلیتی دارند. مثلاً «کل شیء طاهر حتی تعلم انه قدر» یک قضیه کلی است، اگر چه حکم جزئی یعنی طهارت را برای «مشکوک الطهارة» بیان می‌کند. تعلق چنین چیزی به فعل مکلف، نیازمند مؤونه‌ی زاید نیست و مستقیماً به عمل مکلف تعلق می‌یابد.

۵. نظر مرحوم نائینی

- فرق قواعد فقہی با مسایل فقہی نیز در تشکیل قیاس است. در مسأله‌ی فقہی با یک قیاس به نتیجه‌ی جزئی می‌رسیم، اما در قاعده‌ی فقہی نیازمند دو قیاس هستیم.

۵. نظر مرحوم نائینی

- مثلاً در به کارگیری مسأله‌ی فقهی در استنباط می‌گوییم: این آب کر است و هر آب کری با ملاقات نجاست، مادامی که تغییری در رنگ، بو و مزه پیدا نکرده است، نجس نمی‌شود. در نتیجه این آب نیز مادامی که تغییر نیافته با ملاقات نجاست، نجس نمی‌شود.

۵. نظر مرحوم نائینی

- و در به کارگیری قاعده‌ی فقهی، البته در شبهات حکمی، ابتدا مثلاً قاعده‌ی طهارت را در مورد آب کر نجسی که خود به خود زوال تغییر یافته، اجرا می‌کنیم و نتیجه می‌گیریم که چنین آب کوری پاک است. و بعد می‌گوییم: این آب کر، آب کر نجسی است که خود به خود زوال تغییر یافته، و هر آب کر این چینی پاک است. پس این آب کر پاک است.

۵. نظر مرحوم نائینی

- بر بیان مرحوم نائینی اشکالی وارد است، که خود وی از این اشکال مطلع بوده و به آن پاسخ داده است. اشکال مطرح در اینجا این است: تعریف مدرسی با تفسیر مذکور بعضی مسایل اصولی را در نمی‌گیرد. زیرا در تعریف قاعده‌ی اصولی آمده: قاعده‌ی اصولی، قاعده‌ای است که بعد از تطبیق خارجی به عمل مکلف تعلق می‌گیرد و در کبرای قیاس استنباط قرار دارد، در حالی که با اصول عملی، حکم شرعی استنباط نمی‌شود. در واقع آن گاه نوبت به اصل عملی می‌رسد که مکلف نسبت به حکم شرعی جاهل باشد. موضوع اصل عملی، شک نسبت به حکم شرعی است و معنا ندارد اصلی عملی، رافع موضوع خودش باشد.

۵. نظر مرحوم نائینی

- جواب خود مرحوم نائینی به این اشکال این است که حکم در تعریف مدرسی، اعم از ظاهری و واقعی است. اصول عملی برای استنباط حکم شرعی به معنای حکم ظاهری به کار می‌روند، نه برای استنباط حکم واقعی. در براءت شرعی، یک اباحه‌ی ظاهری و در استصحاب، یک حکم شرعی ظاهری... استنباط می‌شود. و در همه‌ی آنها فرض شک نسبت به حکم واقعی اخذ شده است.

۵. نظر مرحوم نائینی

- ولی اگر این بیان کامل باشد، اصول عملی شرعی را در بر می‌گیرد. با اصول عملی شرعی، یک حکم شرعی (البته با تسامح) استنباط می‌کنیم، اما اصول عملی عقلی همچنان از محدوده‌ی مسایل اصولی خارج است، زیرا با کمک آنها نه حکم شرعی واقعی استنباط می‌شود نه حکم شرعی ظاهری.